

خز و بر صبح بگرما سگر	ز چه در خواب غفلت از دل
گفتگان با صفا را سگر	غم دانه زده را از یاد سگر
عمر کوتاه را غنمت دار	تظن کن بنوع عمر بهار
سور مرغان خوشتر آسگر	بوی گلزار از سوز و غم کن
رفع غم از زراست بهار	گر در فرخ غم خزانه و در د
خز در عمرت کرد آسگر	گر ترا حاتم ماره در کف منت
صد بگر گشته در عهد لاله	نه بر عطر با من ز آله
گر گفتا دلاله آسگر	که نظر کن گفتن غم
شد نظر از حسنه و عروان	گر صورت زنته مایه خزان
سور آن رفت برها سگر	باز بویسته ضلعی زینا
گفتن کن گفتن و گلزار	خز از غار گزوتی بهار
بیل دل رسد را سگر	رقص عشاق ز آهنگ کن
رو نهاده جانب لبان	هوش آن صبه غم و خندان
سور آن ماه ماره آسگر	بسر و حسنه گل بهار و فزونه
سار و خندان گفتن و گلشن	لندن با اتفاق و کویس
سرخ در ماهی ماسگر	به گونه مایه بان تا ط

که در آن روز گنج دقا نوس  
 همه رفتند بر فنا بسگر  
 تو چه دانی که ضعیفانه رفت  
 هم نو آرد بی نوا بسگر  
 همه بر رفت و فرم در شرار  
 به بیگمیان بی دقا بسگر  
 نعم دار بخت در وقت هم  
 بهن ماریان در ما بسگر  
 اندر آنجا که عمر گشت تمام  
 در آنجا که دل گشته را بسگر

که در آن روز و بگت کادوس  
 چه نه انگشته و چه نه جسمه  
 بر جان بیع اعتباری منت  
 بین چه نه عشق نهی و محزون  
 روزه تعقل هوستان بسار  
 لعل چو گیسو بخراننده  
 سو دادند اگر که رخصت هم  
 گور و خنود تو احمد را  
 سینه ام پر دهنه و بدنام  
 بن فلک ماین سوزن چه کرد

زان روز ۱۹۴۸  
 ۱۹۴۸  
 ۱۹۴۸